



قباد شیوا؛

از میان گفته‌ها و نوشته‌ها
زندگی باگرافیک



سرشناسه: لاجوردی، سیداحسان، ۱۳۶۱- • Lajevardi, Ehsan • عنوان و نام پدیدآور: قباد شیوا؛ از میان گفته‌ها و نوشته‌ها/گردآورنده احسان لاجوردی؛ ویرایش کامانقطه (خ. فهیمی)، • مشخصات نشر: تهران: هنر معاصر، ۱۴۰۰، • مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص: مصور، • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸۵۲-۲-۵ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیا • موضوع: شیوا، قباد، ۱۳۱۹- • موضوع: گرافیک -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها • موضوع: Addresssem, -- Iran -- Graphic arts • essays, lectures • موضوع: گرافست‌ها -- ایران • موضوع: Graphic artists -- Iran • رده‌بندی کنگره: NC۱۸۰۷ • رده‌بندی دیویی: ۷۴۱/۶۷۲۰۹۵۵ • شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۷۶۶۹۷۸۹ • وضعیت رکورد: فیا

قباد شیوا؛ از میان گفته‌ها و نوشته‌ها زندگی با گرافیک

پروژه‌ای از بنیاد لاجوردی و نشر هنر معاصر

مدیر اجرایی: روزبه امین
آماده‌سازی محتوا: توکا ملکی
ویرایش: کامانقطه (خ. فهیمی) - آتلیه: شبنم خاکی
طراح گرافیک: حسین فیلی‌زاده
چاپ و تولید: نشر هنر معاصر
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸۵۲-۲-۵
چاپ اول، تابستان ۱۴۰۰
تیراژ: ۵۰۰ نسخه

با سپاس از: محمود آموزگار، علی دهباشی، فرح دبیر رحمانی، سارا کریمی‌پور، سهراب فرح‌مش، میثم همه‌یی، پریسا مختاباد، محمد فرهی، شهریار کاظمی، سایه درمائی، علی واضحی، مریم صاحب‌دیوان، هانیه سلیمان‌نور، ایمان افسریان، آرمان خلعتبری، حسین بهروش، احسان زمانی و خانواده‌ی کهنموتی

نشر هنر معاصر:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، خیابان ویلا، سپند شرقی، پلاک ۲۰، واحد ۱ - تلفن: ۸۸۹۱۱۶۸۹
همکاران: رویا ارباب، محمد ساعتی، آرمان زیرک، الیاس حسینی، امید موسوی‌زاده،
حمید پارسائیا و مصطفی صمدزاده

همه‌ی حقوق این کتاب متعلق به ناشر و محفوظ است.

نشر الکترونیکی و هرگونه برداشت از متن و تصاویر بدون اجازه‌ی کتبی ناشر مجاز نیست.

• کاغذ این کتاب از منابع جنگلی مدیریت‌شده تهیه شده است و به‌واسطه‌ی تجدیدپذیری بودن آن، آسیبی متوجه محیط زیست نشده است.

CONTEM-
PORARY
ART
PUBLI-
CATIONS



فهرست

- قباد شیوا؛ از میان گفته‌ها و نوشته‌ها / سخن ناشر ۹
- مقالات ۱۱
- قباد شیوا، یک پیش‌کسوت و بدعت‌گذار / مرتضی ممیز ۱۱
- تو، این شهر را شادتر و رنگین‌تر کرده‌ای / جواد مجابی ۱۴
- هیچ‌وقت جدی نیستم / پرویز کلانتری ۱۷
- نگاه ایرانی شیوا / کیوان سپهر ۲۰
- گرافیکست تمام‌عیار / آیدین آغداشلو ۳۰
- قباد شیوا و کارهایش / لیلی گلستان ۳۱
- هنر ناب در آثار گرافیکی قباد شیوا / علیرضا سمیع‌آذر ۳۴
- هنرمندی «از گذشته تا هنوز هم» / علی اصغر محتاج ۳۷
- نظر دیگر طراحان درباره‌ی شیوا / آلن فلیچر / مروین کورلانسکی ۴۳
- روبرت ماسین ۴۴
- میلتون گلایزر ۴۵
- هلموت لانگر / آلن بکولک / لئوناردو سونولی ۴۶
- یان راجلیچ / سمیور چوآست / آلن لوکرنک ۴۷
- شیوا؛ خلاق و پیشرو و صاحب‌سبک / علی خسروی ۵۰
- گرافیکِ نابِ پارسی / فرشید شیوا ۵۲
- هنر باطراوت / محسن احتشامی ۵۶
- از مصرف کولا و کنسرو گرافیک / کیوان سپهر ۶۲
- هفتادسالگی قباد شیوا / مهین خدیوی ۷۴
- قباد شیوا از پیشگامان و پیشتاازان گرافیک معاصر ایران است / آیدین آغداشلو ۷۷
- رنگ‌های دیگر زندگی / واحد خاکدان ۷۹
- قباد شیوا و پرونده‌های قطور در اشاعه‌ی فرهنگ / علی اصغر قره‌باغی ۸۱
- به شیوایی قباد / شهرز نظری ۸۷
- برای قباد شیوا محدودیتی وجود ندارد / فرزاد ادیبی ۹۱
- از سال‌ها پیش تا هنوز هم / احمدرضا دالوند ۹۳
- در پیرامون صراحت / مجید کاشانی ۹۷
- یک خدای هندو با سبیل / احمد غلامی ۹۸

- اندیشه‌ای درباره‌ی آثار قباد شیوا / مهدی سیفی ۱۰۰
- مردی که با ماداد نقاشی می‌کند و چهل سال است نشده به او سلام کنم / امیرشهاب رضویان ۱۰۴
- چوب معلم گله / کتابون ارفعی ۱۰۶
- شیوایی فرم در فرم‌های شیوا / مازیار زند ۱۰۹
- دیو خوش طبع به از حور گره‌پیشانی / سید عمادالدین قرشی ۱۱۲
- گفت‌وگوها ۱۱۵
- از سال‌ها پیش تا هنوز هم / دیدار پرویز اسلامپور با قباد شیوا ۱۱۶
- رنگ و کلام و تصویر / علیرضا رضایی ۱۲۲
- گرافیک یکی از قوی‌ترین و بهترین رسانه‌هاست / علیرضا رضایی ۱۲۶
- گفت‌وگو با علی اصغر محتاج / علی اصغر محتاج ۱۳۸
- ما با همه‌ی رنگ‌ها نقاشی می‌کنیم / محمد جعفری ۱۵۸
- گرافیک ایران، دیروز / امروز و مسائلی آن / داریوش نخعی ۱۶۴
- گفت‌وگو با قباد شیوا / ساعد مشکی ۱۷۸
- تابوگرافی امروز ایران / احسان سهرابی / شقایق حمیدی ۱۸۹
- گرافیک و روزنامه‌نگاری بحران ۱۹۵
- بعضی‌ها روی کاغذ مطربی می‌کنند / فاطمه مرادزاده ۲۱۱
- طرح جلد کامپیوتری، مطربی روی کاغذ است / کوروش شیوا ۲۲۲
- زندگی خودم را دارم، می‌ترسم منحرف بشوم / تورج صابری‌وند ۲۲۷
- ممیز خیلی خون دل خورد / علی نامجو ۲۳۳
- نوشته‌های قباد شیوا ۲۳۹
- رایانه جای مغز طراحان ما نشسته است ۲۴۰
- UV تبلیغ نیست؛ ۲۴۵
- یکی از ستاره‌ها خاموش شد... ۲۴۹
- درباره‌ی هنر انقلاب و هنر مقاومت ۲۵۲
- در ستایش تصویر ۲۵۴
- اولین خاطره ۲۵۷
- بیوگرافی یک پوستر ۲۵۹
- از ایده تا اجرا در آثار طراحان گرافیک ۲۶۲
- درباره‌ی طراحی پوستر «هنر معنوی» ۲۶۷
- نمای شهری از آن کیست؛ ۲۷۰
- شکستن کلیشه‌ها ۲۷۲
- مرزهای دگرگونی طبیعت در آثار گرافیک کجاست؟ ۲۷۶
- کاظمی، در سودای وطن ۲۷۸
- سال‌شمار زندگی و فعالیت‌های قباد شیوا ۲۸۱
- نمایه ۲۸۷



قباد شیوا؛ از میان گفته‌ها و نوشته‌ها

سخن ناشر

بیش از هشت دهه از زندگی پربار قباد شیوا، این گرافیست نوآور ایرانی، می‌گذرد. آوازه‌اش جهانی است و از گذر پرفراز و نشیب عمر او می‌توان سیمای طراح گرافیک صاحب سبکی را دید که هنرمندی خلاق و معلمی سخت‌کوش و اثرگذار است.

دشوار است هنرمندی بتواند سالیان متمادی فعالیت حرفه‌ای مستمر داشته باشد، از خلال رویدادهای اجتماعی سهمگین به سلامت بگذرد، به چهره‌ای فرهنگی تبدیل شود و با حفظ انرژی بی‌پایان خود به آفرینش هنری ادامه دهد.

از پس تجربه‌ی سالیان و سفرهای بسیار، قباد شیوا توانسته است با خلق آثاری ماندگار، به نوعی گرافیک شخصی با ویژگی‌های کاملاً ایرانی دست یابد و آن را جهانی کند. او نماینده‌ی شایسته‌ای برای فرهنگ ایرانی است و از طریق گرافیک، هویت، باورها و داشته‌های تاریخی ایرانیان را در جامعه‌ی بین‌الملل معرفی کرده است.

کتاب پیش رو مجموعه‌ای از مقالات، سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و گفت‌وگوها پیرامون زندگی، افکار و آثار قباد شیوا است. پیش از این، مجموعه‌آثار این گرافیست معاصر، شامل پوسترها، طرح جلد کتاب‌ها و تصویرسازی برای مجلات، به اشکال مختلف چاپ و منتشر شده است.

اکنون سعی کرده‌ایم تا گزیده‌مطالبی که در سال‌های اخیر در رسانه‌های مختلف درباره‌ی قباد شیوا، آثار و فعالیت‌های او منتشر شده است را یک‌جا گردآوری کنیم.

کتاب قباد شیوا؛ از میان گفته‌ها و نوشته‌ها، دستمایه‌ای برای دانشجویان گرافیک، علاقه‌مندان و پژوهشگران هنر است تا با مطالعه‌ی منظومه‌ای از مطالب گوناگون پیرامون زندگی و فعالیت‌های این چهره‌ی ماندگار، از زاویه‌ای متفاوت به شناخت دقیق‌تری از سیر تحول تاریخ گرافیک معاصر ایران و فراز و فرودهای آن دست یابند.

قباد شیوا؛ یک پیش‌کسوت و بدعت‌گذار

مرتضی ممیز

بسیار مفتخرم که این امکان پیدا شد تا در مورد رفیق بسیار عزیزم، آقای قباد شیوا، چیزی بگویم؛ اگر بتوانم حق مطلب را ادا کنم. صحبت راجع به آقای قباد شیوا باید بسیار مفصل باشد. آقای شیوا علی‌رغم این‌که ما در تاریخ گرافیک معاصر گرافیست‌ها و طراحان متعددی داشته‌ایم که در زمان و نوبت خودشان پایه‌گذار و تأثیرگذار بوده‌اند ولی به‌طور قطع امر — به‌خاطر این‌که بنده در این دوره همراه ایشان بودم، شاید نبایستی این حرف را بزنم — دوره‌ی ایشان دوره‌ی گرافیک مدرن ایران است؛ یعنی ایامی که آقای قباد شیوا کار می‌کردند گرافیک مدرن ایران زاییده شد و کوشش مهمی که آقای شیوا در این زمینه کردند، غیر قابل‌کتمان است و نمی‌شود بدون آقای شیوا از گرافیک مدرن و معاصر ما حرف زد. این یک واقعیت است.

قباد شیوا حدود چهار سال یا بیشتر در عرصه‌ی گرافیک ایران تجربه کرده و در بسیاری از موارد به‌عنوان یک پیش‌کسوت و یک بدعت‌گذار مطرح هستند. ایشان پایه‌گذار گرافیک تلویزیونی ما هستند. در همین زمینه، عده‌ی زیادی از همکاران را مثل آقای خسروی با تأثیر غیرمستقیم و بسیار انسانی خودشان به حیطه‌ی گرافیک تلویزیونی آوردند. در زمینه‌ی گرافیک تلویزیونی کسی در آن دوره تجربه نداشت؛ و اگر انجام می‌شد احتمالاً برحسب اتفاق، یک گرافیک تلویزیونی از آب درمی‌آمد، ولی من شاهد بودم که آقای شیوا با چه تلاشی و با چه عشق بی‌پایانی مسأله‌ی گرافیک تلویزیونی را دنبال می‌کردند. چیزی که هیچ‌کدام از هم‌دوره‌ای‌های ایشان، از جمله خود بنده، در این فکرها نبودیم؛ علاوه بر این، آقای شیوا در خیلی از زمینه‌های فنی گرافیک هم بدعت‌گذار بودند. اولین بار توسط ایشان بود که از خط فارسی در پوستر (پوسترهای «جشن هنر») استفاده شد و همین سبب شد که خیلی از طراحان گرافیک، به پیروی از ایشان به این گنجه توجه کنند و بعدها در کارهای خودشان، از جمله خود بنده، از این گنج و غنیمت بزرگ هنری ایران استفاده کنیم. شاید امروزه خیلی از این مسائل به‌خاطر این‌که زیاد کار شده و زیاد استفاده شده آن اهمیت ویژه را به‌عنوان یک بدعت، از دست داده و کمرنگ شده باشند، ولی آن روزها،



از راست به چپ: مرتضی ممیز، فرشید مقالی، قباد شیوا و عباس کیارستمی. منزل مرتضی ممیز. عکاس: فیروزه صابری. سال: دهه‌ی شصت

وقتی که کاری توسط آقای شیوا مطرح می‌شد، به‌عنوان یک کشف بزرگ گرافیکی یک پنجره و افقی بود که در زمینه‌ی حرفه‌ای نوظهور و مدرن به وجود می‌آمد؛ و به هر حال به طرز غریبی توجه را به خودش جلب می‌کرد. تمام این تلاش‌ها و کشف‌ها و بدعت‌ها چیزهای آسانی نبودند. امروزه من به‌شخصه غبطه می‌خورم که چطور ما در ایام برهوت وارد عرصه‌ی کارزار شدیم! به تمام معنا برهوت بود و هرکاری که آقای شیوا و همکاران ایشان انجام می‌دادند، باید با چه مشقتی درباره‌اش صحبت می‌شد، توضیح داده می‌شد که کارفرمایان فرهنگی آن‌زمان این ایده‌های جدید را بپذیرند و این‌ها ایده‌هایی بود که تا آن‌زمان اصلاً مطرح نبود.

مهم‌ترین مانع خلاقیت آقای شیوا و دوستان‌شان در آن‌زمان این بود که در مقابل ما، عده‌ی زیادی آدم‌های ازفرنگ‌برگشته بودند. حدوداً مثل «جعفرخان از فرنگ برگشته» و هرکدام مدعی یک‌سری دیدهای مدرن و جدید، درحالی‌که واقعاً هرکدام از این‌ها به‌تنهایی نمی‌توانستند درک کنند که آقای شیوا مثلاً در تلویزیون ملی ایران آن‌زمان چه می‌کند؛ و در کار گرافیک به‌طورکلی. خوشبختانه آقای شیوا، تنها در تلویزیون خودشان را محدود نکردند و در همه‌ی زمینه‌های گرافیک حضور داشته‌اند. ایشان مجبور بودند

نمونه‌سازی کنند و زمینه‌های مختلف کاربردهای مدرن را با گرافیک امروز مطرح کنند، تا نشان دهند که طراحی گرافیک فقط طراحی یک نشانه یا پوستر یا روی جلد کتاب نیست و وسیله ارتباطی تصویری بسیار گسترده‌ای است. در بسیاری از زمینه‌ها در ایران اصلاً کار نشده بود. جدال با کارفرمایان فرهنگی کاری سخت و دشوار بود. قضاوت درباره‌ی یک گرافیست، شخصی و سلیقه‌ای بود و این‌که کارفرما با چه کسی روابط دوستی دارد. شما ببینید در چنین شرایطی چقدر به یک طراح مستقل فشار می‌آید و چقدر دنیا برای آدم تنگ می‌شود. هنوز هم به یاد می‌آید که مثلاً آقای شیوا را می‌دیدم که خیلی به وجد آمده بود از این‌که طرح بدیعیش را پسندیده بودند، یا این‌که خیلی غمگین بود و حال دگرگونی داشت وقتی یک اثر خیلی بدیعیش را قبول نکرده بودند. آقای شیوا سال‌ها با چنین مسائلی دست‌وپنجه نرم کرده تا امروز به این‌جا رسیده است. امروز دیگر به سختی آن ایام نیست. حالا آن دوره خیلی برای‌شان نوستالژیک شده است. من فکر می‌کنم ما گرافیست‌ها به ایام خیلی خوبی رسیده‌ایم. کارهای ما امروزه با چنان زمینه و روحیه‌ای مورد ارزیابی‌های سلیقه‌ای واقع نمی‌شود، بلکه به نام و سابقه‌ی یک طراح نگاه می‌کنند، مثلاً کسی که اسمش «قباد شیوا» است، دارد بهترین و بالاترین حرف و درواقع حرف آخر را می‌زند. این را پذیرفته‌اند و این تجربه حاصل چهل و چند سال مبارزه و جنگیدن برای مطرح کردن فکری‌های نو و افق‌هایی تازه است. این چیزها را نسل جوان باید قدر بدانند. تمام جاده‌ها را کسانی مثل آقای قباد شیوا با چنگ و دندان و با دست خالی، هموار کردند. علت این‌که ما مفتخریم که انجمن صنفی طراحان گرافیک و دوسالانه‌های گرافیک توانسته‌اند تا به حال سه نفر را به ترتیب، آقای آیدین آغداشلو و بعد آقای مثقالی و فعلاً آقای شیوا را مطرح کنند، به‌خاطر چنین سختی‌هایی است که متحمل شده‌اند. این مسائل فقط به‌منظور تثبیت حرفه‌ی جدید گرافیک در ایران نیست، که مربوط به خیلی مسائل دیگر است. به‌عنوان مثال آقای شیوا اولین کسی هستند که دو آتلیه‌ی بزرگ حرفه‌ای را بنا نهادند. بگذریم از این‌که در تلویزیون، یک سازمان بزرگ، که معمولاً در چهارچوب آن با آدم‌های عجیب و غریبی برخورد می‌شود، خیلی کار سختی است که بتوان از وسط آن همه هیاهو و آن همه زنگی‌ها و آن همه جدال‌های سلیقه‌ای، حرف خود را به کرسی نشانند.

تو، این شهر را شادتر و رنگین تر کرده ای^۱

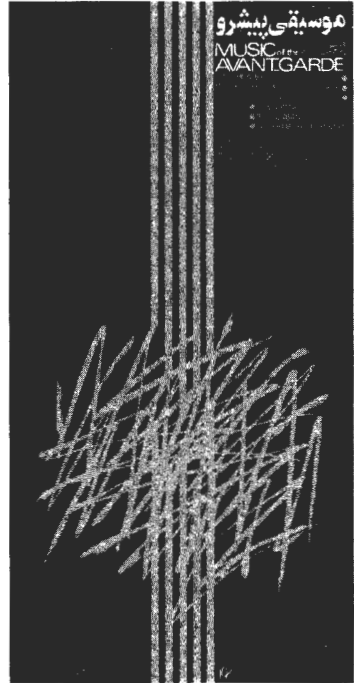
جواد مجابی

قباد شیوا، نوآوری گرافیکی اش را از درون سنت فرهنگ بومی بازجسته و آن را به سال‌ها تلاش و آگاهی پرورده و مهر خاص خود را پای پوستره‌های نشاط‌انگیز ماهرانه‌اش زده است. طبیعی است در مراحل آغازین، شیوا نیز چون دیگر هنرمندان این رشته‌ی هنری — که اصول و شیوه‌ها و کارکردهایش از جوامع صنعتی غرب می‌آمد — از دستاوردهای ذوقی و فنی استادان این حرفه، الهام‌گیرد و آثارش با گرافیک‌های لهستانی و بعد آمریکایی و سویسی که در ایران دهی‌ی چهل مورد توجه بودند شباهت ناگزیری بیابد، اما در نیمه‌ی دوم دهه‌ی چهل با اولین پوستره‌های «جشن هنر»، او به سنت نگارگری و ریشه‌های گرافیک ایران روی می‌آورد، در عین حال آگاهی و اشراف بر تحولات جهانی به این هنر با بهره‌گیری از عناصر فرهنگی کشور خود، از خط و مینیاتور و نقاشی‌های چاپ سنگی و سنگ‌برجسته‌های تاریخی و در نهایت از شعر و موسیقی ایران می‌کوشد، تا سامان گرافیک خود را بر پایه‌های هنر ملی استوار کند.

در کارهای او، نوآوری روندی تدریجی است که با آگاهی تجربی از شناخت سنت هنری پیش می‌رود؛ او نخست به صورت‌بندی ظاهری و پوسته‌ی سنت تجسمی توجه می‌کند و از زیبایی‌های صوری نقش‌برجسته‌های تخت جمشید، پیچش جادویی شکسته-نستعلیق و طغرا، از گل و مرغ، قلمدان و جعبه‌لاکی، از اسلیمی‌های منتشر در قالی و کاشی و دستکارهای هنر مردمی گرته برمی‌دارد و با افزودن عناصر شخصی و امضاء‌دارش در عکس‌ها و نقاشی‌های آشنا، ترکیبی تأثیرگذار از هنر فردی و یافته‌های عمومی پدید می‌آورد که بتواند با سرعت، پیامی خاص با معنایی نافذ را به بیننده انتقال دهد. این شیوه در پوستره‌های «جشن هنر» جلوه‌ی بیشتری دارد، اما با تعمیق این تجربه‌ها، او از پوسته‌ی فریبی سنت که بسیاری را مفتون ظاهر خود نگه می‌دارد، خلاقانه عبور می‌کند و به گوهر پنهان زیبایی‌شناسی روح ایرانی بصیرت می‌یابد که در هر جزئی از این زندگی و فرهنگ جاری، اما از دیده‌ی خام‌طبعان پنهان است.

معنویت شعر ایران و عوالم موسیقی جهانی، الهام‌بخش پوستره‌های هوشمندانه‌ای شده که او برای مراکز

۱. کتاب از سال‌ها پیش تا هنوز هم (منتخبی از پوستره‌های دهه‌های ۱۳۴۰ تا ۸۰)، چاپ و نشر نظر، ۱۳۸۳.



پوستر موسیقی پیشرو
سینک اسکریپ
سال: ۱۳۵۲

موسیقایی ساخته است. ایجاز قاطع و بیان انتزاعی کاشی‌ها، تنوع و سرشاری پرچلای رنگ‌ها در آفتاب ایران و بازتاب آن در مینیاتور، ریتم‌های پویای معماری بومی، سیالیت خاطره و رؤیا در شعرها مان، فضای رنگارنگ موسیقی، هندسه‌ی نرم و پرانحنای اشکال و اشیاء ایرانی از دستباف و سفالینه و ابزارهای روزانه گرفته تا معماری شهرها و باغ‌ها و خانه‌هایش، او را متوجه روحی یگانه در این فرهنگ کرد که سازندگانش با سلوک عرفانی پربینج و خمی هزاران سال تجربه‌ی دنیوی را در اسلوب‌های مادی و معنوی به طرزی استعاره‌ی و نمادین بیان کرده‌اند. به گمان من، شیوا به این سلوک رمزی دست یافته و کارهایی که از دهه‌ی پنجاه به بعد ساخته، در روشنای این آگاهی روشنمند بوده است. در کار او رنگ‌ها شفافیت جوان و زنده‌ای دارند که در فضای شاعرانه‌ای هارمونی موسیقایی یافته‌اند؛ مثل کار هنرمندان مستقل، پوسترهایش تابع موضوع اعلان نیست؛ به موازات پیام اصلی حرکت می‌کنند تا به غنای آن‌چه در رسانه‌ای دیگر مطرح شده مدد نماید. هنرمند بیشتر به بازنمایی حس برانگیخته‌اش دل‌بسته است تا پیام‌گذاری امر سفارش‌شده. پوسترهایی که برای کنسرت‌ها ساخته، ساختی درخشان، موجز و کنایی دارند. رقص ملودی‌ها، هارمونی

صدا و سکوت، گسترش موومان‌های متنوع در کار او معادل‌های تجسمی‌شان را در رنگ و خط یافته‌اند. سونات‌های چشم‌نوازی که خطوط رنگ‌های‌شان را می‌توان شنید.

در دهه‌ی شصت از آمریکا برمی‌گردد، با تجربه‌های متفاوتی که نمونه‌هایش را در پوستر «ضد تبعیض نژادی» و چند اثر دیگر می‌توان دید که خلوص و جلای رنگ‌ها در کارها بیشتر شده و پیام‌گذاری، بیان فرهنگی عام‌تری جست‌وجو می‌کند.

پوستر فیلم‌های کیارستمی و سینایی و عیاری، هم‌چنین اعلان‌های نمایشگاه‌های کتاب، در این سال‌ها، تنوع بیشتری را در کار او آشکار می‌کند. حالا او نه مرعوب گرافیک جهانی و نه مجذوب سنت‌های بومی است. با اعتماد به نفس یک هنرمند باتجربه و موفق، می‌کوشد گرافیک فرهنگی خاص خود را بسازد و ارتباطات منسجم و برهم‌کنش‌گر این جهان تصویری را نمایش دهد.

از کارهای موفق این سال‌های او پوستر نمایشگاه‌های قرآنی و ایرانگردی است که هنوز از کند و کاوهای پیرانه‌سر او برای کشف ظرفیت‌های هنری این رشته حکایت دارد.

من اعلان‌های موسیقایی او را ترجیح می‌دهم، که چون ذات موسیقی، رنگ‌آمیز، رهایی‌بخش، تجربیدی و ناب است. به سالیان جوانی‌مان، همواره پوسترهایش یادآور هنگامه‌ای از جشن موسیقی و فرهنگ و پویایی زندگی و شادی مردمان بوده است. همواره خاطره‌ای خوش از قلم آفرینش‌کار او در سر داشته‌ام و به پاس آن همه شادخویی و زیبادیدن و زیباترکردن با هنرش، این یادداشت دوستانه را به او تقدیم می‌کنم.

هیچ وقت جدی نیستم!

پرویز کلانتری

من نمی‌دانم از کی شروع شد یا اصلاً چگونه؟ اما فقط عشق مطرح بود^۱.

در همان سال‌ها یکی از بر و بچه‌ها که عاشق دختری شده بود، از شدت عشق خودکشی کرد؛ اما همین که او را از مرگ نجات دادند، رفت و با دختر دیگری ازدواج کرد! بسیاری از ما در دوره‌ی دانشجویی خیال می‌کردیم عاشق هنر هستیم، اما در پایان کار به کسب و کار دیگری مشغول شدیم که هیچ ربطی به هنر نداشت؛ فقط شماری اندک از ما مثل قباد شیوا، با وجود دشواری‌ها، هم‌چنان به این عشق وفادار ماندند.

همسرم چند روز پیش به من گفت: «بعضی وقت‌ها خیلی بچه می‌شوم.»

این بچه خیلی زود رشد کرد و قد کشید و حالا یک سر و گردن از همه‌ی ما بلندتر شده است. عکسش را که توی کتابش دیدم، قدش به بلندی ساختمان چندطبقه‌ی صدا و سیما می‌رسد؛ همان ساختمانی که به در و دیوارش پوستر چسبانده‌اند.

این درست است که بعضی وقت‌ها خیلی بچه می‌شود. در واقع او اصلاً کودک بزرگسالی است که خط و ربطش از سر بازیگوشی است. من کودکی را می‌شناسم که روی دیوار نوشت: «اگر می‌خواهی مرا بشناسی، سر این خط را بگیر و بیا»؛ و از سر بازیگوشی، همه‌ی دیوارهای شهر را خط‌خطی کرد؛ مثل بعضی از پوسترهای قباد شیوا. هنرمندان بزرگی هم بوده‌اند که از سر بازیگوشی‌های کودکانه، هنر قرن بیستم را رقم زده‌اند؛ مثل خوان میرو، مثل شاگال که پس از مهاجرت از روسیه به پاریس همه‌ی خاطرات کودکی زادگاهش در آن دهکده‌ی روسی را مثل بچه‌ها نقاشی کرده است؛ از جمله عمویش را؛ همان ویولون‌زن روی بام. پل کله که خودش گفته است: «پس از سی سال نقاشی تازه فهمیدم که مثل بچه‌ها نقاشی کنم.»

۱. مجله‌ی نگاه نو، شماره‌ی ۷۲، بهمن ۱۳۸۵، صفحه‌های ۷۸-۸۸.

۲. تمامی جمله‌هایی که در این مقاله با حروف تیره آورده شده، گفته‌های قباد شیواست در کتاب از سال‌ها پیش تا هنوز هم (بخش دیدار پرویز اسلامپور با قباد شیوا).

آدمی که همه‌ی عمرش روی فرش می‌خوابد چگونه می‌تواند تحت تأثیر زیبایی آن نباشد؟

من با چشم خودم او را دیدم که روی فرشی که قالیچه‌ی حضرت سلیمان نبود بر فراز شهر به پرواز درآمد و در پروازش به انگلستان و فرانسه و آمریکا رفت و سر از نشریات بین‌المللی گرافیک درآورد. همان فرش خوش‌نقش و نگاری که همه‌ی عمرش از سال‌های کودکی تا هنوز هم روی آن می‌خوابد و نقش خواب‌هایش را روی پوست‌ها برای ما تعریف می‌کند.

مثل آن میز کنار اتاق که از اول میز بود و بعد چوب و رنگ به آن اضافه شد تا بیشتر میز باشد.

در فاصله‌ی سال‌های ۴۰ تا ۴۵ که هنوز قباد شیوا از دانشکده‌ی هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل نشده بود، معلم طراحی در رشته‌های معماری و مجسمه‌سازی همان دانشکده بودم. در آن‌سال‌ها بسیاری از دانشجویان به برنامه‌های دانشکده اعتراض داشتند، زیرا دانشکده هنوز از الگوی بسیار قدیمی دانشکده‌ی بوزار پاریس پیروی می‌کرد.

روزی که پشت درِ شورای دانشکده سر و صدای اعتراض بلند بود، ناگهان در باز شد و یکی از مسئولان امنیتی بیرون آمد و رو به آن‌ها فریاد زد: «برین کشتونو بسابین!» فقط همین را گفت و رفت!

فرای آن‌روز که به دانشکده رفتم، دیدم دانشجویان معترضِ دیروز یکی یک تگار کشک را جلوشان روی زمین گذاشته‌اند و مشغول ساییدن کشک خودشان هستند! اما قباد شیوا از این الگو پیروی نکرد و تن به تسلیم‌شدن و ابتدال نداد و در پروازش به نیویورک رفت، به پرت (Pratt)، و کشک خودش را آن‌جا سایید.

بعضی‌ها از خودشان خیلی دفاع می‌کنند، مثل این که کسی بهشان اعتراض کرده.

نیویورک مرکز ثقل رویدادهای هنر مدرن جهان است. برای قباد شیوا آشنایی با کسانی چون میلتون گلیزر و تحصیل در پرت به گمان من ریشه‌ی اصلی خسادت بعضی‌ها شده بود.

سال ۱۹۶۵ یا ۶۶ بود که با یکی از فارغ‌التحصیلان پرت آشنا شدم؛ با یک معمار جوان آمریکایی. وقتی به او گفتم در ۱۹۶۰ به‌عنوان ویزیتور از آن دانشکده بازدید کرده و بسیار تحت تأثیر برنامه‌هایش قرار گرفته‌ام، به من گفت: «البته امروز آن برنامه‌ها به دلیل اعتراض دانشجویان عوض شده‌اند.» توضیح داد که تقریباً هر پنج سال یک‌بار دانشجویان خواهان تغییر در برنامه‌های آموزشی هستند و بنابر اساسنامه‌ی دانشکده نمایندگان دانشجویان با شورای دانشکده مشاوره می‌کنند تا در چهارچوب مقررات، تغییراتی در برنامه‌ها داده شود. به همین دلیل است که پرت همواره دانشکده‌ای است مطابق نیازهای مدرن.

روزهای گذشته و دانشکده‌ی هنرهای زیبای تهران به‌خاطر آمدن مسئول امنیتی در پاسخ به اعتراض دانشجویان فریاد کشیده بود: «برین کشکتونو بسابین!» و دانشجویان معترض رفتند سر تگار و مشغول ساییدن کشک شدند.

اگر یک روز مرا نگاه کنی، خیال می‌کنی جدی هستم، اما من هیچ‌وقت جدی نیستم.

دوستی پرسید: «چه می‌نویسی؟»

گفتم: «درباره‌ی قباد شیوا می‌نویسم؛ سعی می‌کنم در بستر مصاحبه‌اش با پرویز اسلامپور و به شیوه‌ای هرچه نزدیک‌تر به سبک کار خود شیوا بنویسم.»

گفت: «اگر مثل پرویز اسلامپور قرار بود در سال ۱۳۵۱ با او مصاحبه و ضبط ویدیویی داشته باشی چه می‌کردی؟»

گفتم: «از او می‌خواستم پرسش‌هایم را به‌صورت پوستر نقاشی کند و صحنه را با نشانه‌های راهنمایی و رانندگی آرایش می‌کردم: گردش به چپ ممنوع، بوق‌زدن ممنوع، توقف ممنوع و عبور یک‌طرفه! و خودم عینک دودی می‌زدم تا اشک‌هایم پیدا نشود. حتی المقدور از کلام زیادی پرهیز می‌کردم و پرسش‌هایم را بیشتر با ایما و اشاره طرح می‌کردم و برای موسیقی متن هم از صدای طبیعت، مثل رعد و برق و رگبار، استفاده می‌کردم. وقتی هم که رگبار صحنه را فرامی‌گرفت، زیر چترها مان پنهان می‌شدیم.»

گفت: «این چیزها را که جدی نگفتی؟»

گفتم: «البته نه به این شوری‌ها! اما خود شیوا گفته است: "من هیچ‌وقت جدی نیستم!" در ضمن فراموش نکن در همان سال‌ها حسین زنده‌رودی در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی که زنده پخش می‌شد، همه‌چیز را چنان به مسخره گرفت که مصاحبه به‌هم خورد؛ و این واکنش گستاخانه‌ی هنرمندی بود نوگرا به رسانه‌های رسمی.»

نگاه ایرانی شیوا^۱

کیوان سپهر

در پس زمینه‌ای به رنگ گِلِ اُخرا

سر که برگرداندم، پوستری با رنگ‌های تند در برابرم بود. در پیش‌زمینه‌اش طرح هیکل متناسب جوانی قرار داشت با بلوزی آستین‌کوتاه و سُرمه‌ای و شلواری به رنگ لیموهای تازه‌ی جنوب، اما پر از ناصافی و تاخوردگی؛ و مهم‌تر، نگاه جوینده‌اش بود در میانه‌ی صورتی نسبتاً گرد و پُر و پیمان و نیم‌دایره‌هایی متوازن در اطراف چشم، مثل موج لب‌برگشته‌ای حاصل از پُرش ماهی‌های کوچک و بازیگوش به بالای آب. خنده‌ی نازکی هم روی پوست نسبتاً سفید صورت او کشیده شده بود: خنده‌ای که هم مخاطب را تأیید می‌کرد و هم او را دست می‌انداخت. اگر هم فقط دست‌های او دیده می‌شد، دستان جدّی یک معلم ریاضی را می‌نمود که برهان قضیه‌ای هندسی را به مخاطب القاء می‌کند، یا روایتگری دست و انگشتان یک موسیقیدان از ملودی خاموشی که در تن نقش و گلبوته‌های گلیم دستبافتِ دخترکی قشقایی یا زنی میانسال و کُرد پنهان شده است.

جوان در زمینه‌ای قرار گرفته بود پر از تکه‌رنگ‌هایی جسور و مجزا و مرزبندی‌شده، در برش‌های مستطیل و مربع با چینشی پهلو به پهلو و در جوار سطح نسبتاً وسیعی از چند اُخرایی متفاوت که در مجموع، ترکیب یک تابلوی «آبستره» را فراهم می‌آورد. تکه‌رنگ‌ها، که هریک با سنجاقی به دیوار کنار میز سردبیر به صلیب کشیده شده بودند، شاید برای انتخاب رنگ مبل و پرده‌ی خانه‌ی جدید صاحبخانه‌ای نوگرا گرد آمده بودند، یا برای بهره‌گیری در رنگ‌آمیزی دیوارهای یک رستوران — که همسر سردبیر درگیر چنین شغلی بود — یا فقط بدین سبب که آن صحنه و آن روز و آن ماجرا در ذهنم باقی بماند.

در طرف دیگر اتاق بزرگی که پنجره‌های سراسری آن رو به حیاط اعیانی خانه باز می‌شد، با تکیه بر یک راحتی، سرگرم گفتم‌گو درباره‌ی مقاله‌ای با شادروان حسن بابک (عضوی از شورای نویسندگان نشریه) بودم که سردبیر، «داوود رمزی»، مرا مخاطب قرار داد و گفت: «این هم طراحی که می‌خواستی با او آشنا شوی!»

۱. مجله‌ی نگاه نو، شماره‌ی ۷۲، بهمن ۱۳۸۵، صفحه‌های ۹۲-۸۹.

با تأملی که رخصت تماشای آن چشم‌انداز برایم فراهم آورد، بخشی از پوستر به حرکت آمد. دست خود را پیش آورد و با تانی و با همان تبسم گفت: «قباد شیوا هستم!»
به نظر می‌آمد که کمتر از سی سال داشت.

پاییز سال ۱۳۴۷ بود.

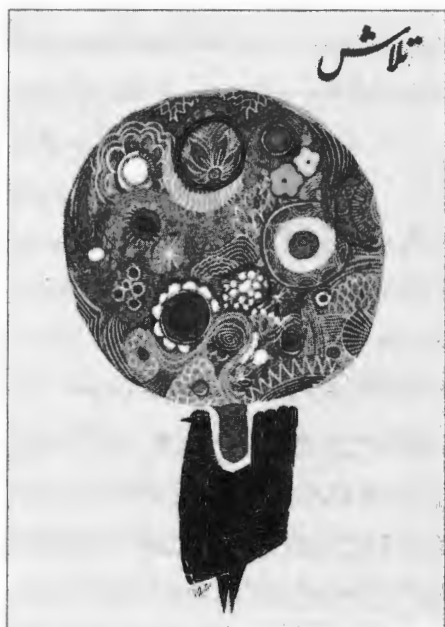
این دیدار در نشریه‌ی تلاش — که هر دو ماه یک‌بار منتشر می‌شد — صورت گرفت. مخاطبان نشریه دانشجویان و خوش‌نشینان خارج از کشور بودند. سردبیر تلاش در ابتدا دکتر صفا بود و پس از آن این مسئولیت دو نیمه شد: داوود رمزی سردبیر تحریریه‌ی نشریه و حمید رهنما سردبیر دولتی و صوری آن و چند تا هم سردبیرچه، از جمله پیرمردی نام‌آشنا با عینکی ته‌استکانی و از کارمندان قدیمی شرکت نفت ایران و انگلیس که از همان قدیم‌ها در نشریه‌های شرکت نفت از جمله کاوش، که تا تلاش هم دوام یافت، داستان‌های کم‌ارزش و شوخی‌واری می‌نوشت و به تصادف — که بخشی از این ماجرا به گمانم در قلم محمدعلی سپانلو در گزارش چند و چونی تشکیل کانون نویسندگان ایران آمده است — دانستم پیرمرد، «محمد آسیم»، که عنوان سردبیر طنز نشریه را داشت، در عین حال مأمور ثبت و گزارش‌دهنده‌ی لحظه‌به‌لحظه‌ی آمد و رفت‌ها در نشریه است؛ چراکه در تلاش رفت و آمدهای جالب و زیادی بود، از جمله جلال‌آل احمد، محمود کیانوش، نادر نادرپور، اسلام کاظمیه، غلامحسین ساعدی، نصرت رحمانی، غلامعلی لطیفی، فرشید مثقالی، همین قباد شیوا و تعدادی دیگر از اهل هنر و ادب و فرهنگ.^۱

خطاهایی پُربه‌تر از الماس

سی‌وهشت سال از آن بعد از ظهر، که آفتاب زلال و درخشنده‌ی پاییزی‌اش، تهران بی‌دود آن‌روز را پوشانده بود می‌گذرد؛ در آن‌روز من و شیوا هر دو جوان بودیم. شیوا را نمی‌دانم، اما با وجودی که از همه‌ی آرزوهایی که برای آینده و حرفه‌ام داشتم فقط یادهایی — آن‌هم نه به‌وضوح — به‌جا مانده، حاضر به بازگشت به آن روزگار و آغاز دیگری نیستم، چراکه حتماً این «گنج» بار دگر نصیب نخواهد شد؛ گنجی پر از آزمون و خطا و گنجینه‌ای سرریز از اشتباه و پیش‌آمدهای نامنتظر و تجربه‌های ناب و کم‌نظیر:

برای تدارک طرحی که باید بر یک «بُرد» می‌نشست مُصر بر این بودم که قطعه‌ای را که در مجموعه‌ی طرح جا دهد و شیوا از آن ظفره می‌رفت. گفتم: «نه مگر که این قطعه، هم مناسب و چشم‌نواز است، هم مورد نظر سفارش‌دهنده و هم بی‌عیب، پس چرا آن را به‌کار نمی‌گیری؟» و شیوا که کلافه شده بود، پاسخ

۱. این بخش از نوشته و نیز تکه‌ای در پایان، آن‌جا که سخن از خیام می‌رود منتخب از متنی است که برای مقدمه‌ی مجموعه‌ی ایلوستره‌های شیوا فراهم آمده است.



روی جلد مجله‌ی تلاش

عنوان: بهار

سال: ۱۳۴۷

داد: «روی میز کار است که زیبا و موجه می‌نماید، اما من آن را نه در این جا بلکه در دوردست و در فضای شهر می‌بینم که در آن حال همه‌ی کارآیی‌های کنونی خود را از دست می‌دهد.»

چشمانم را بستم و کوشیدم مانند او، مجموعه را در ذهن و با فاصله‌ای بیشتر و در هماهنگی با گذر مردمی شتاب‌زده و شهر و جامعه‌ای فرهنگ‌گریز و نیز در دیوار و ساختمان‌هایی با ساخت و سازهای ناجور بازسازی کنم. شیوا درست دیده بود — و می‌بینید انصاف نیست خود را از چنین توجه و آموخته‌هایی، هر آن قدر هم ساده و خُرد و به بهای ناچیز عمری دوباره محروم کنم!

ایام گذشته‌ام پر است از چنین ذهنیت‌ها و خطاها و چنین آزمون‌هایی، که در بازگشتِ محتمل حتی اگر بازهم سعی صدر و راحتی در انتقال دانسته و تجربه‌ها نیز وجود داشته باشد، به دست آوردن این همه، که با آن‌ها اُخت و مانوس شده‌ام با زندگی‌ام در آمیخته است، مسلم که ناباور خواهد بود: و این همان رودی است که شنای دوباره در آن ممکن نخواهد بود؛ که با هر آن قدر خوش‌خیالی، باور نمی‌توان کرد بازهم بتوان به همان کاری دست زد که محصل هنرکده‌ی هنرهای زیبا، در سال ۱۳۳۹، یا شاید ۴۰، در اعتراض نسبت به ممنوع‌الدرس شدن «هانیبال‌الخاص» و با وجود مهربانی‌ها و قهوه‌های خوش‌طعم

جانشین او، خانم مگردجیان؛ (در خانه‌اش و در خیابان پاریس)، درس و تحصیل در هنرکده را رها کرد و به راهی دیگر رفت؛ یا وقتی که شادروان دکتر مصباح‌زاده در سال ۱۳۵۶ با تقبل هزینه‌های تمامی افراد خانواده، استفاده از بورسی را در آن طرف آب‌ها در اختیارت قرار دهد و بدین توجه که در این احوال از سرزمین و خانه نمی‌توان دل‌کند، از قبول این موقعیت سر‌بازنی؛ که اگر می‌رفتم اکنون کیسه‌ام تهی بود از همی یاد ایامی که گذشته است و همی‌آشنایی‌ها و مؤانست‌ها و نظاره‌ها و «شکستگی‌ها» و کار و شب‌کاری، در کنار مجموعه‌ای از گارسه‌ی حروف سُربی و حروفچین‌ها و کارآفرینانی از این دست و نویسنده و مترجم و طراح و پیشکسوتان لایق و مدیران و کارفرمایان اغلب نادان و نیز کوبش ماشین‌های چاپ؛ و خصوصاً یاد‌هایی خوش و بی‌بدیل از کار و همکاری با ده‌ها گرافیست و خوش‌نویس و طراح هنرمند، از رضا مافی و شیروانلو و معصومی و جمال بخش‌پور و اخوین و مثقالی و خسروی تا جوان‌ترین در نسل بعد، که از یک‌یک آن‌ها آموزه‌ها و نکته‌های شیرین شخصیتی و حرفه‌ای فراوان فراگرفته‌ام و در این میان به جهات فراوان و بیش از همه، حُسن رابطه و سلیقه‌ی مشترک و متفاهمی با قباد شیوا داشته‌ام و خاطره‌های بسیار از کار و همکاری‌های گوناگون با او.

و بیش از همه ذهن جست‌وجوگر شیوا بوده است و جرأت متکی بر منطق زیباشناختی و عرق ایرانی او و این‌که هرگز حتی خطی کوتاه و فقط آرایش‌دهنده در هیچ‌کدام از آفریده‌هایش به‌کار نگرفته است و نمی‌گیرد و این مجموعه از خصایص او، جابه‌جا سبب بهره‌گیری از اندیشه و قلم، طرح‌های خلاقش به‌عنوان طراح، مشاور یا مجری در پروژه‌های فرهنگی که در آن‌ها مسئولیت یا مشارکت داشته‌ام بوده است و دوام این همکاری، خاصه تفکر و نگاه ایرانی اوست در عرصه‌ی هنر گرافیک؛ در پی راهگشایی گرافیست‌های نسل اول (نظیر مهندس هوشنگ کاظمی، استاد جوادی‌پور و صادق بریرانی). شیوا با ادراک از نیروی گرافیکی نهفته در آثار هنری باستانی و قدیم ایران و نیز پتانسیل‌های پنهان و به‌ظاهر خاموش در این آثار، در روشن‌کردن چراغ «گرافیک ایرانی» گام‌هایی شایسته برداشته و بنای قاعده‌مندی نیز برای آن طراحی کرده است. نکته‌ی مهم و درخور ستایش افزون‌تر این‌که، در این چند دهه، او هرگز تن به هیچ تبانی حرفه‌ای که متأسفانه عرف رایجی شده است نداده است و مهم‌تر، شیوارا همیشه «تازه» و «آپ‌تودیت» یافته‌ام.

تجربه‌هایی که به ایجاد یک سبک انجامید

شیوا، پس از این‌که برای نخستین‌بار در سال ۱۳۵۰ ابتکار به‌کارگیری خط شکسته - نستعلیق فارسی را، نه به‌عنوان عاملی فرعی و فقط اطلاع‌رسان، بلکه به سبب استفاده از توان گرافیکی و تصویری آن، در

یک اثر هنری کاربردی، به خود اختصاص داد، این نگاه و بهره‌گیری را هم‌چنان پی گرفت و از انرژی و جوانی تنیده در تنِ بازمانده‌های هنر باستانی و قدیم ایرانی – که به‌ظاهر پیر و کهنه می‌نمایند – بهره جست؛ که پوست‌های «نخستین اجرای جهانی باله‌ی گلستان» (۱۳۵۲) و «جشنواره‌ی طوس» (۱۳۵۴) و «گروه هم‌نوازان شیراز» (۱۳۵۵) از آن جمله‌اند و نیز اعلان «نمایشگاه نقاشان ایرانی در بازل سوییس» (۱۳۵۵) [نگاه کنید به کتاب از سال‌ها پیش تا هنوز هم، منتخبی از پوست‌های قباد شیوا] که حضور سه عامل خط «شکسته – نستعلیق» و خطی فرم‌گرفته و پرداخت شده و نیز دورنگ طلایی و نیلی در این پوست، ثقل و مرکزیت و طعم فرهنگی و ایرانی اثر را در اختیار گرفته‌اند و مابقی وجوه غیرایرانی (متن آگهی‌دهنده به زبان غیرفارسی) پوست را، البته بی‌آن‌که لطمه‌ای به کل مجموعه وارد آورد، مرعوب خود ساخته‌اند و تا آن‌جا که خاطر رخصت می‌دهد، این اولین اثر گرافیکی است که با خصلتی کاملاً ایرانی در مناسبتی خارج از مرزهای ایران، عرضه و بخش شده است.

وجدان کار، خصلت معلمی و شوق و دست‌دلبازی در آموزش و انتقال تجربه‌هایش به دیگران، تعقل فرهنگی و اشراف به پیچ و خم‌های سرگذشت هنر در ایران و دیگر فرهنگ‌ها، نیز بینش و نگاهی جامعه‌شناسانه و مجموعه‌ی سهل و ممتنعی در استقلال رأی همراه با انعطاف لازم، از دیگر وجوه درخور احترام شخصیت هنری شیواست. او حتی ساخت و ساز طرح جلد کتابی را هرگز بی‌آن‌که متن اثر را مرور کند، انجام نمی‌دهد و گلایه و گریز بخشی از سفارش‌دهندگان از او هم به همین سبب است که تن به کارهای خلق‌الساعه و سفارش‌های فوری و حتی پرسود نداده است و نمی‌دهد.

شیوا نه متواضعانه و منعطف به‌کار می‌پردازد و نه متکبرانه و سرسخت. او که فرزند یک شاعر عارف است، «عاشقانه» کار می‌کند؛ خصلتی که در بازار کار رایج ناباور است و به دور از عُرْف و انتظار.

شیوه‌ی شاخص شیوا، به‌خدمت‌گرفتن زمان لازم برای اندیشه‌ورزی و خیال‌پروری درباره‌ی اثر است و همین هم در عرصه‌ی هنر طراحی، امتیاز و خصلت خاص و منحصری به ساخته‌ها و مجموعه‌کارهای آتلیه و کارگاهی او بخشیده است: اقتدار و استحکام و «ناکپی‌گری» و درآمد کمتر! و حاصل این‌که پس از چهار دهه کار، و نیز اگرچه به انتخاب «انجمن بین‌المللی طراحان گرافیک» (AGI)^۲، به‌عنوان یکی از دوازده گرافیست ممتاز و

۱. فراموش نکنیم که در این نیم‌قرن، نخستین توجهات نسبت به کاربرد و توان خط فارسی در ایجاد اثری هنری متعلق به استاد جوادی‌پور است که راهگشای این بهره‌گیری به وجوه مختلف در بین هنرمندان معاصر از جمله زنده‌رودی و پیلارام شد که البته محمد احصانی هم به این کارآیی، وقار و منزلتی خاص بخشیده است و محکم‌ترین پوست‌های شیوا نیز معمولاً خط احصانی را بر چهره‌ی خود دارند: از جمله پوستر «قاره‌ی ابریشم» و «نمایشگاه نقاشان ایرانی» در بازل سوییس.

۲. Alliance Graphic International؛ در سال ۱۹۵۱ در پاریس شکل گرفت و سپس در سال ۱۹۶۹ مرکز آن به سوییس منتقل گردید. انجمن تاکنون ۳۰۰ گرافیست در جهان را به عضویت خود درآورده است.



پوستر جشنواره‌ی حماسی طوس
افست
سال: ۱۳۵۴

معاصر جهان برگزیده شده و منتحی از کارهایش به سفارش انجمن یادشده در کتابی به همین مناسبت فراهم آمده و انتشار یافته است، اما هنوز هم بخشی از هزینه‌های دفتر کارش را از درآمد معلمی تأمین می‌کند! موردی را — و البته به استثناء — در همین زمینه بگویم:

نیمه‌شبی با او تماس گرفتم و گفتم: «شیوا! قرار شده سه روز دیگر به نمایشگاه "بولونیا" بروم و دستم خالی است.» با عصبیتی که برایم ناآشنا نبود گفتم: «آخه...» که نگذاشتم مابقی جمله در دهانش شکل بگیرد و درعین حال که «پاشنه‌ی آشیل» او را هم می‌شناختم، گفتم: «شمایل کاری که جهت قصه‌گویی برای بچه‌ها فراهم آورده‌ام، آماده است که شاید قابل انطباق به این موضوع باشد؛ فقط نگاه و نظر پیرایش‌گر تو را می‌خواهد. وانگهی با دست خالی، دوست و هموطنت در یک جولانگاه مهم هنر و فرهنگ یتیم می‌ماند!» تا نزدیکی‌های صبح و در خانه‌اش کار آماده شد و عجباً که در ذیل آن، اگرچه به غیر از ابعاد نامتعارف پوستر، اکثر اجزای آن را در آن شب او انتخاب کرده و بدان فرم داده بود، اما به جای امضاء نوشت: «ایده

و تدارک از نشر پرواز». اصرار من هم نتیجه‌ای نداد و گفت: «من فقط به طرح از پیش آماده‌شده‌ای شکل داده‌ام.» و بگویم که همین پوستر در آن سال، جز کاربرد غیرمنتظره‌ی ایران‌شناسانه‌اش که در ایتالیا - و خصوصاً در رُم - یافت، به‌عنوان ممتازترین و استثنایی‌ترین پوستر در نمایشگاه بولونیا برگزیده شد و مورد تقدیر قرار گرفت. با این همه شیوا پوستر را در مجموعه‌ی منتشرشده‌ی کارهایش نیز نقل و ثبت نکرد که امیدوارم این یادآوری و تذکر، اجر و سهم خلاقیت او را در ایجاد این طرح و طراحی استثنایی آن بنمایاند و مورد نقل در دیگر مجموعه‌ها یا منتخب آثار او قرار گیرد.

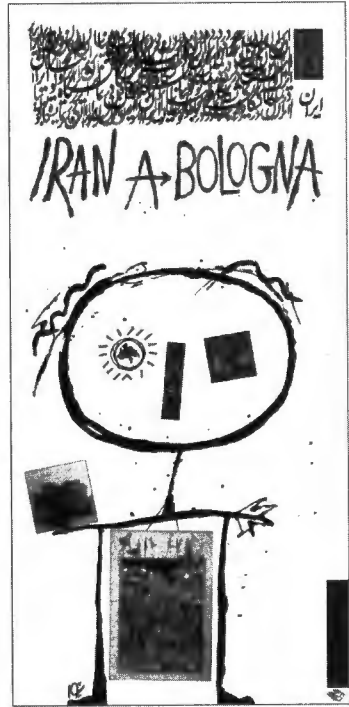
بازگردیم به آن شب بی‌خواب - که البته از این نظیر، شب‌های کمی با شیوا نداشته‌ام - وقتی با اصرارش و در امتناع جدی او بر گذاشتن امضاء بر ذیل پوستر طراحی‌شده و قوام‌آمده («ایران» - ۱۱×۸۸ سانتی‌متر) مواجه شدم، گفتم: «حیف است که با امضایی از شیوا در این سفر و رویداد مهم همسفر نباشم. پس لااقل پوستر دیگری هم طراحی کن!» و عجباً در کمتر از سی دقیقه پوستر "IRAN A BOLOGNA" که در مجموعه‌ی از سال‌های پیش تا هنوز هم چاپ شده است، فراهم آمد و در نتیجه با دو پوستر به آن سفر رفتم.

خواجه نظام‌الملک، خیام یا حسن صباح؟

به‌تکرار در تاریخ دیده‌ایم که از یک مدرسه، یک نسل، یا در یک محدوده‌ی زمانی، اغلب موجی از اندیشه به بستری از جامعه سرازیر می‌شود: از جمله، قرین با فرمانروایی ملکشاه سلجوقی است که خواجه نظام‌الملک و حسن صباح و خیام به موازات هم شاکله و شکل گرفته‌اند - هر سه اندیشمندان و صاحب‌نظر و هر سه مصلح و حامی حفظ کرامت انسانی انسان‌ها و دوستدار مردم این سرزمین - البته با سه مشرب و مشی متفاوت.

خواجه‌نظام، این همه را در گرو نفوذ به برج و باروی قدرت تا حد خدمت به قدرتمند می‌دانست. در برابر نظر او، حسن صباح خدمت به حکمران بیگانه را خیانت می‌پنداشت و ایفای نقش روشنفکر «اپوزیسیون» و مخالف‌خوان را برگزیده بود و خیام مشربی دیگر داشت: او بر این باور بود که باروری علم و عالیم، نه در ستیز و رودررویی با قدرت دست می‌دهد و نه با خدمت و کرنش به قدرتمند. خیام، ماندن در حجره و مطالعه و تحقیق و تدریس را بهترین گزینه می‌دانست؛ و می‌دانیم که هر سه چنین کردند و کم و بیش هم به منظور و مقصود خود دست یافتند.

به نگاه من، قباد شیوا، مصداقی است از اقتدا به خیام در چنین نگرش و گزینشی. او با گریز از گرفتار آمدن در بندهای سیاسی و البته با بهره‌گیری از موقعیت‌های موجه، فقط به حرفه‌ی خود و راه‌یابی به جایگاهی



پوستر نمایشگاه کودکان ایران در بولونیا
افست
سال: ۱۳۷۳

متعالی تر می پردازد. به عبارتی، که البته برخلاف رسم رایج و مرسوم است، هرگز نه سفارش پذیر پرداخت فضای پیامبرگونه‌ای برای جادادن «حکمران» در چنین هرم و حرمی شده و نه از آن طرف بام افتاده است. یک نکته هم ناگفته نماند: همه‌ی کسانی که با شیوا سر و کار داشته‌اند، جدی بودنش را در کار و تندی او را در مواجهه با دخالت در کاری که می‌کند، می‌شناسند و صادقانه نیست اگر نگویم که در این چهار دهه شاید حدود چهل گره و گرفتاری (کاری) بین ما پیش آمده است که هم من او را غنیمت‌ترین طراح و همزبان‌ترین با خود دانسته‌ام و هم خوشبختانه از اغماض‌های مکررش در برابر دخالت‌هایم در کارهای مشترکی که با هم داشته‌ایم برخوردار بوده‌ام و به هر تقدیر قهرهایی کوتاه به آشتی و ادامه‌ی همکاری انجامیده است. در یک صرف ناهار دوستانه، یکی از مدیران ارشد فرهنگی که از دوباره‌کاری‌های شیوا، ناشی از تغییراتی که من در ضمن اجرای کار به عمل می‌آوردم باخبر بود، با حیرت از این استثناء و اغماض، علت ادامه‌ی همکاری بین ما را جویا شد و شیوا گفت: «خیلی اذیت می‌کند، ولی پیشنهادهایی که می‌دهد موجب بهتر شدن کار می‌شود.» و من همواره از این گلایه و نظر استاد نسبت به خود بالیده‌ام.

دریغ از این که در حوزه‌های تربیتی و پرهزینه‌ی وطن‌مان تاکنون، به‌عبث و به‌تنباب، چند و چندین گروه گرافیکست و طراح «فرنگی‌کار» پرورده و تکثیر کرده‌ایم و دریغ بیشتر که در همین حوزه‌ها از رهگشایی و توانمندی قلم و اندیشه و مشرب ایرانی شیوا و تنی چند از طراحان ایرانی و ایرانی‌قلم، غالباً خود را محروم ساخته‌ایم. از غفلت و نادانی است یا به‌عمد، الله‌اعلم... اما هرآن‌چه هست، خوشبختانه احترام به فرهنگ این سرزمین، استقامت و نگاه ایرانی شیوا را در تلاش و جست‌وجوهایش برای تثبیت گرافیک مدرن و خاص ایران همواره محترم داشته‌اند؛ و چه چاره اگر شعور بهره‌گیری از شعور هنری او در سطح‌هایی، خصوصاً کلان، هم‌چنان غایب است و مغفول؛ اگرچه خوشبختانه جهان طراحی و گرافیک آکادمیک امروز، این «هرچه هست...» (یعنی غفلت یا بغض و عمد) را جبران کرده است که در همین زمینه دایرةالمعارف بریتانیکا در نسخه‌ی ۲۰۰۷ خود در بخش شناسایی گرافیک در جهان سوم و کشورهای در حال توسعه در معرفی سه طراح در این بخش از جهان، که طرح و طراحی‌های آنان متضمن پیام‌دهنده‌ی سنت و فرهنگ سرزمینی آن‌هاست (یکی از قاره‌ی آفریقا و دیگری از کشور آرژانتین) به معرفی و تجزیه و تحلیل آثاری از قباد شیوا به نمایندگی از منطقه‌ی خاورمیانه و کل قاره‌ی آسیا پرداخته است.

ویرایش جدید دایرةالمعارف بریتانیکا پوستر «بزرگداشت سعدی» شیوا را (که در مجموعه‌ی از سال‌ها پیش تا هنوز هم آمده) موردتوجه و تحلیل قرار داده و این نخستین باری است که دایرةالمعارف معتبری در جهان، از گرافیک ایران و گرافیک‌سازی از این سرزمین نامی به میان آورده است.